

انجام امور مادی نیز دل و دماغ نداشته ، با دلتنگی و ملالت به آن کار می پردازد .
علی علیه السلام در فرازی می فرماید :

دلها همانطور که اقبال دارند در مواردی نیز دچار ادبار می گردند . معنای اقبال داشتن نشاط و خرمی است و ادبار هم به مفهوم دلتنگی و ملول شدن می باشد . وقتی کسی دچار دلتنگی و ملال می گردد باید از انجام نمازهای مستحب خودداری نماید ، زیرا در این حالت فاقد روحیه عبادت بوده ، نتایجی از آن عایدش نخواهد شد .

در فرز دیگری می فرماید : **رَأْيَاكُمْ وَالْكَسَلَ فَاتَهُ مَنْ كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ**
از کسالت بپرهیزید ، چه ، کسی که دچار کسالت شده باشد ، حق پروردگار را به شایستگی ادا نخواهد کرد .

در آداب و سنن قضایی آمده است که : شخص قاضی وقتی گرسنه و بی خواب باشد نباید به قضاوت بپردازد . در ضرب المثل های ملی ما نیز آمده است که : " عقل سالم در بدن سالم است " .

در بعد تاء ثیرات روان برجسم ، دانشمندان روان شناس این طور اظهار نظر می نمایند : همه رفتارهای موجود بشر تابع تمامیت وجود اوست . بدین معنی که روان تابع تن است . هر فرد انسانی بر اثر ارتباط خصوصیات روانی و جسمی موجود دست به عمل می زند . هیچ رفتاری جداگانه و در خلاء انجام نمی گیرد و هیچ عملی مستقل از سایر اعمال و خصوصیات موجود بروز نمی کند . بدون تردید اگر محصلی با اطمینان خاطر و راحتگی فکر به جلسه امتحان وارد شود شانس موفقیت او بیشتر است ، تا این که با ترس و بی اعتمادی و اضطراب به امتحان دادن

مجید رشیدپور

شناسایی عمل در افراد

در این نکته تردیدی نداریم که جسم و روان بایکدیگر در ارتباط هستند و معنای ارتباط این است که هر یک در دیگری اثر می گذارد ، و این تاء ثیر هم در بعد مثبت و هم در بعد منفی است . برای توضیح بیشتر باید گفت ناتوانی جسمی بر روان ما اثر می نهد . شخص مریض نمی تواند از فکر و عقل خود بخوبی استفاده نماید ، حتی در

این نکته توجه داشته باشند که هیچ شاگردی بی جهت به کار خلاف دست نمی زند، چنانچه انسان بدون علت دچار بیماری نمی گردد.

هیچ رفتاری جداگانه و درخلاء انجام نمی گیرد و هیچ عملی مستقل از سایر اعمال و خصوصیات موجود بروز نمی کند.

پس مربیان و معلمان به جای شامت کردنها و ملامت نمودن‌ها، باید سعی کنند علل و عوامل درس نخواندن و انجام اعمال خلاف را تشخیص داده، آنها را برطرف سازند. ضمناً توجه داشته باشیم که تا علل و عوامل رفتارها تغییر نیابند، هیچ گونه تحول اخلاقی صورت نخواهد گرفت. برای تأیید بیشتر مطالب فوق، داستان و خاطره‌ای را که یکی از معلمان برای محله فرستاده است در اینجا نقل می کنم:

دربیکی از روستاهای اصفهان، معلم کلاس سوم بودم. یک روز طبق معمول دانش آموزی را صدا زدم که درس را از او سؤال کنم. وقتی آمد مثل مجسمه‌ای ایستاد و هرچه پرسیدم جواب نداد. به او گفتم چرا درست را نخوانده‌ای؟ او جواب نداد. باز سؤال کردم، دوقطره اشک از گوشه چشمانش سرازیر شده، گفت: بلند هستم. من از رفتار او به شگفتی افتاده، گفتم بروینشین، دیگر تکرار نشود. او رفت. چند روز بعد از او خواستم درس را پاسخ دهد و باز همان مسأله پیش آمد. تکلیفی به دانش آموزان دادم و او را به کناری کشیدم و علت را پرسیدم. او با ناراحتی گفت: خانم معلم من گرسنه هستم. تعجب کردم و گفتم خوب می خواستی ناهارت را بخوری و به مدرسه بیائی، اینکه نمی شود دلیل. گفت: آخر من تا حالا روی دار قالی بودم و یا مادرم قالی می بافتم. مادرم به من گفت برو نان بخور

بپردازد. به عنوان مثال معلوم شده است که یکی از دلایل اصلی زخم معده، ناراحتیهای عاطفی است. نکته جالب این که همه متخصصین و مربیان نباید تک بعدی فکر کرده، انسان را از یک جنبه مورد توجه قرار دهند، بلکه بر همه احتیاجات اولیه او نظر داشته، بدانند که برخی از احتیاجات انسان مانند نیاز به غذا، آب و استراحت، جسمانی و مادی است و برخی دیگر روحی و روانی، از جمله اینکه همه طالبند در زندگی به موفقیت و پیشرفت نایل آیند.

همه پدران و مادران و مربیان و معلمان در ارتباط با کار تربیتی و آموزشی باید به علل رفتارها توجه داشته باشند، زیرا در نظام علمی این واقعیت به ثبوت رسیده است که هیچ پدیده‌ای خودبخود به وجود نمی آید، بر همین اساس در نظام رفتاری انسان نیز هیچ عملی بدون علت پدیدار نمی گردد. به عنوان مثال اگر کسی دچار عصبانیت می شود باید دید چرا او دچار چنین حالتی شده است، چه چیزی او را به این کار وادار کرده است، آیا این رفتار



ریشه جسمانی دارد یا وابسته به علل روحی و روانی است و یا هر دو؟ پدران و مادران باید به

است ، من از نگاههای او این نکته را دریافته بودم . من نیز به او علاقه مند شده بودم . او گاهی به من می گفت : خانم معلم اگر فراموش کرده‌اید غذا بخورید ، من نان و پنیر آورده‌ام ، اگر مایل هستید باهم غذا بخوریم . معلم دیگری چنین نوشته است :

درسال سوم دبستان تدریس می‌کردم . مدت سه روز پی درپی وقتی وارد کلاس می‌شدم شاگردان میزسوم سمت راست و میز پستی می‌گفتند دفتر ، مداد ویا برخی از لوازم التحریرشان کم شده است و من طبق معمول می‌گفتم بچه‌ها اگر کسی این لوازم را پیدا کرد به صاحبش برگرداند . روز چهارم این مسأله مرا به فکر انداخت که چرا دائما " از این قسمت کلاس چیزی کم می‌شود؟ یا خود گفتم نکند دراین قسمت شاگرد فقیری نشسته و در اثر فقر و کمبود به این کار مبادرت می‌ورزد؟ پس از مطالعه پرونده دانش‌آموزان متوجه شدم که دراین قسمت دختر کارگر ساده‌ای که دارای نه سر عائله بود نشسته است . در فرصتی با این دانش‌آموز به گفتگو نشستم و بازبان مهر و محبت سخن گفتم . او با گریه و عذرخواهی اقرار کرد که وسائل دانش-

وبه مدرسه برو ، ولی دیر شده بود ، آخر من باید قسمتم را هرروز ببافم . گفتم خوب حالا برو بیرون و نان را بخور . گفت : چیزی نیاورده‌ام . به او گفتم آفرین بر تو که با کاروکوشش خودت به خانواده‌ات کمک می‌کنی ، حالا برو بنشین . و سپس به یاد ضرب المثلی افتادم که می‌گوید " شکم گرسنه عشق و عاشقی نمی‌داند." و حق را



بها و دادم . به دانش‌آموزان گفتم بچه‌ها من امروز نتوانسته‌ام ناهار بخورم ، کسی چیزی دارد؟ دانش‌آموزان با نگاههای پاک و دوست داشتنی گفتند بلی و آنچه داشتند پیش من آوردند . من مقداری نان و پنیر برداشتم و گفتم هرکس مثل من فراموش کرده ناهار بخورد بیاید و با من ناهار بخورد . آن شاگرد هیچ نگفت . باز تکرار کردم بچه‌ها گفتند ناهار خورده‌ایم ، در این موقع آن شاگرد دستش را بالا آورد . من به اتفاق آن شاگرد از کلاس بیرون آمدم تا او بتواند به غذا خوردن بپردازد . پس از گذشت لحظاتی وارد کلاس شدم و او در جای خود نشست ، دراین موقع وی را صدا زده خواستم که درسش را جواب بدهد . وقتی پای تخته آمد ، به همه سوالات من پاسخ صحیح داد .

از آن روز به بعد احساس می‌کردم که آن شاگرد تمایل و محبت خاصی به من پیدا کرده



آموزان را برای استفاده خواهران و برادران خود برمی‌داشته است . دوسه روز بعد تعداد زیادی دفترچه و مداد و سایر لوازم تحصیلی تهیه کرده به عنوان هدیه به این شاگرد دادم ، ولی همیشه

دهد. من باز با همان لحن جمله‌ام را تکرار کردم، دیدم باز سرش را تکان داد، چندین بار با صدای بلندتر پرسش را تکرار کردم، حتی یک بار خیلی بلند در نزدیک گوش او داد زدم و سوءالم را تکرار کردم، دیدم بسیار خشک جوابم را داد. چندین روز فکرم متوجه او شده بود. گاهی از پشت سر صدایش می‌کردم و می‌دیدم که متوجه نمی‌شود. بالاخره به عناوین مختلف شنوائی او را آزمایش کرده، به این مساءله پی بردم که گوشش سنگین است. به مادرش گفتم دختر شما گوشش کمی سنگین است. در جواب گفت: بله چنین است. گفتم خوب چرا شما این مطلب را به من نگفتید تا این قدر دچار رنج و ناراحتی نگردم؟

در جواب گفت:

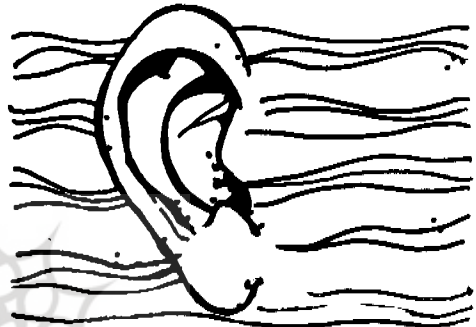
چون دختر بود می‌ترسیدم همکلاسیهای او این عیب را به رخش بکشند. از آن روز به بعد دیگر درس را

به جای نصیحت کردن سعی کنیم علل و عوامل بروز رفتارها را شناسایی کرده، سپس به درمان بپردازیم.

کنارا و با صدای بلند تکرار می‌کردم تا بالاخره توانست به نحو احسن و بانمرازی عالی قبول شود.

این فکر مرا به خود مشغول داشته بود که بسیاری از خلفهای کودکان معلول کمبودها و نارساییهای مادی است و با گسترش امکانات مادی می‌توان بخشی از تخلفات را پیشگیری کرد و بالاخره به این نکته پی بردم که هیچ رفتاری بدون علت تحقق نمی‌یابد، به‌جای نصیحت کردنها سعی کنیم علل و عوامل رفتارها را شناسائی کنیم و پس از آن به درمان بپردازیم.

معلم دیگری پیش از آنکه خاطره خود را نقل



کند به پدران و مادران توصیه می‌نماید که اگر فرزندان شان از نظر شنوائی و یا بینائی اختلالی دارند به معلم مدرسه اطلاع دهند. سپس خاطره خود را این طور نقل می‌کند:

درسال ۶۵ در کلاس اول محصلی داشتم که به هنگام بخش کردن شکلهای لوحه‌ها دوسه‌بار سرش را تکان می‌داد. در فرصتهای بعدی وقتی از او پرسشی می‌کردم می‌دیدم ساکت ایستاده حرفی نمی‌زند. از این موضوع بسیار زحمت می‌کشیدم. بارها سه چهار نفر از شاگردان دیگر را می‌آوردم تا پرسش مورد نظر را در برابر او جواب دهند. و وقتی برای چندمین بار از خود او می‌پرسیدم، باز جوابی نمی‌شنیدم. یک‌بار متوجه شدم که در موقع پرسش من کاملاً "چشمانش را به حرکات لبهایم دوخته است و ناخودآگاه سرش را به عنوان پرسش تکان می‌